

## "قرائت انسانی و اخلاقی از سنت دینی"

منبع: نشریه دانشجویی رها، دانشگاه شیراز، بهار ۹۴

گفت و گواز: سبحان تقوی

سروش دباغ در کشور انگلستان و در رشته فلسفه تحلیلی با گرایش اخلاق تحصیل کرده؛ رساله دکترایش در حوزه فرااخلاق بوده و با آرای فلاسفه تحلیلی قرن بیستم به نحو تخصصی آشناست، انتشار کتاب هایی چون "سکوت و معنا"، "زبان و تصویر جهان"، "عام و خاص در اخلاق"، "امر اخلاقی، امر متعالی"، "درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق" و "ترجمه و شرح رساله منطقی-فلسفی" ویتگنشتاین، محصول کند و کاوهای فلسفی اوست. سروش دباغ همچنین به مباحث حوزه روشنفکری علاقه مند بوده و به نحو جدی در آن حیطه کار کرده است. اولین کار او در این قلمرو، انتشار کتاب "آیین در آئینه: مروری بر آراء دین شناسانه عبدالکریم سروش" بود که سویه ای دین شناسانه و روشنفکرانه داشت. وی در باب آراء روشنفکران معاصر نظیر مهدی بازرگان، علی شریعتی، داریوش شایگان، محمد مجتهدشستری، مصطفی ملکیان، مراد فرهادپور و... جستارهایی داشته که بخشی از آنها در دو کتاب "ترنم موزون حزن" و "در باب روشنفکری دینی و اخلاق" گرد آوری شده و منتشر گشته، بخشی هم در کتاب "ورق روشن وقت" گنجانده شده که قرار است به زودی منتشر شود.

او همچنین مقالاتی پیرامون مسائلی چون "حجاب"، "ارتداد"، "مباهته"، "سب نبی" و در نگاهی کلی، رابطه میان فقه و دین و اخلاق منتشر نموده که می توان آنها را ذیل پروژه رفورم دینی قرار داد. دباغ، دلی هم در گروهی ادبیات دارد و خصوصاً در سالهای اخیر مقالات متعددی در این زمینه به چاپ رسانده، کتاب "در سپهر سپری" مجموعه ای از این سنخ مقالات است. "فلسفه لاجوردی سپهری" مجموعه دیگری از این مقالات است که زیر چاپ است و به زودی منتشر می گردد. وی در حال حاضر در دپارتمان «مطالعات تاریخی» دانشگاه تورنتو مشغول تحقیق و پژوهش است.

در این شماره فرصتی پیش آمد تا با او که مهرورزانه پیشنهاد گفتگویمان را پذیرفت، گفتگو کنیم.

مایلم از منظر روشنفکری دینی به بحث ورود کنم. روشنفکران دینی قائل به پلورالیسم تفسیرها و تنوع اجتهادها هستند و نظام سیاسی ای را مطلوب می دانند که مبنای خود را بر به رسمیت شناختن حقوق مساوی برای تفسیرهای گوناگون بنا کرده باشد، تا آنجا که حتی اگر اکثریت مردم جامعه هم به صورت دموکراتیک و از طریق همه پرسی و نظرسنجی، یک تفسیر خاص را برگرفتند باز هم حقوق سایر تفاسیر و برداشت ها محفوظ بماند. در سوی دیگر، مخالفان جریان روشنفکری دینی با تاکید بر عنصر "تاب گرایی" قرائتی رسمی که یگانه راه نجات و سعادت است را نماینده اسلام ناب محمدی دانسته و همگان را ملزم به اطاعت از آن می دانند. تفسیری انحصاری که راه را بر هر گونه برداشت ناهمسو با خود می بندد.

با این اوصاف، شما چگونه می خواهید آنها را قانع کنید که برداشت و قرائت شما هم می تواند بهره ای از حقیقت داشته و به کار آید؟

من در ابتدا سلام می کنم خدمت شما و خوانندگان نشریه رها. در باب پرسشی که مطرح کردید باید مواجهه ی معلل را از مواجهه ی مدلل در این امور تفکیک کرد. مواجهه ی معلل یعنی وقتی که من موضعی را اتخاذ کردم به جای اینکه متکی بر دلیل باشد یا بیش از

اینکه دلیل داشته باشم، علت دارد؛ یعنی پای صدق و کذب اینجا خیلی در میان نیست. فی المثل شما ممکن است پرسید چرا اینجا هوا سرد است؟ - مثلاً در دمای ۳۰ درجه زیر صفر تورنتو که ما زندگی می کنیم - من توضیح خواهم داد و تبیین می کنم که این جریان هوایی مثلاً از سمت قطب به اینجا حرکت کرده و ... این یک جور تبیین است و تبیین در مقام explain است و نه صدق و کذب مدعا یا همان justify. این یک جور مواجهه است در مقام تبیین پدیده ها. یک زمان هم هست که شما دلیل اقامه می کنید برای مدعایی که بدان باور دارید و این جاست که پای صدق و کذب در میان است. مثال ساده اش اینکه وقتی من به شما بگویم که مجموع زوایای داخلی مثلث در هندسه اقلیدسی برابر با ۱۸۰ درجه است؛ و شما می پرسید چرا؟ من دیگر به تبیین بسنده نمی کنم مثل آنچه در تبیین سرمای استخوان سوز تورنتو گفته شد؛ بلکه می گویم دلیل اقامه کنم و توضیح دهم و استدلال بیاورم که چرا مجموع زوایای داخلی مثلث برابر با ۱۸۰ درجه است.

این قصه در باب چگونگی فهم و قرائت ما از دیانت هم کاملاً جاری و ساری است؛ یک الگو است در نوع مواجهه ی آدمیان. یک زمان نوع مواجهه ی من معلل است و یک زمان مدلل. البته همه ما آمیزه ای از دلیل و علت را در مناسبات خود به کار می گیریم. - آگاهانه یا ناآگاهانه - در باب قصه ی فهم و قرائت ما از دیانت هم همین طور است. اگر به تعبیر شما کسانی که این ایده ها را بر نمی تابند پای بندِ علل باشند - این علت ها می تواند از جنس منفعت باشد، می تواند ارتباط با معیشت داشته باشد - دیگر گوششان ناشنوا است و تصمیمشان را از پیش گرفته اند. عللی از جنس معیشت و حتی احساسات و عواطف موجب می شود که من فلان مدعا را یا فلان حرف طرف مقابل خود را نفهمم یا آنچنان که باید، بدان وقتی ننهم.

در باب فهم ما از دیانت، تصور من این است که همین قصه برقرار است. پاره ای از نقدها و حملاتی که به جریان روشنفکری دینی می شود به نظر من بیش از آن که مدلل باشد، معلل است؛ یعنی پای دلیل در میان نیست. به هر حال، آدمی می فهمد که وضعیتی که متضمن نوعی انحصار exclusivity است لوازمی با خود دارد و نسبتی با قدرت و ثروت و منفعت برقرار می کند. البته نباید میان انگیزه و انگیزه خسته خلط کرد و به خاطر اینکه فلانی انگیزه خاصی دارد بگویم پس هر حرفی هم که می زند خطاست.

من فکر می کنم اگر مخالفان این سخنان به ادله نواندیشان دینی بیندیشند و آنها را در نظر آورده و در مقام نقد آنها برآیند، این بازی یک بازی معرفتی رهگشا برای همه ما خواهد شد و در یک دیالوگ که ما عمیقاً بدان باور داریم ممکن است به نتیجه ای برسیم که نه نقطه عزیمت ما بوده و نه نقطه عزیمت کسی که موضع دیگری دارد. اما وقتی شما اصلاً تن به قواعد بازی ندهید و به جای اینکه معرفت اندیشانه مواجهه کنید، اصنافِ علل را در کار کنید صدالبته قصه جور دیگری خواهد شد. البته توجه داشته باشید که نواندیشان دینی وقتی در مقام کثرت از قرائت های دینی سخن می گویند، این بدان معنا نیست که می شود یا باید همه این قرائت ها را با هم در نظر گرفت؛ قطعاً که شدنی نیست که یک کسی هم به اسلام رفورمیستی باور داشته باشد، هم اسلام بنیادگرایانه و هم اسلام سنت گرا؛ اصلاً و ابداً چنین چیزی ممکن نیست. نکته این جاست که نواندیشان دینی در مقام توصیف و توضیح اند؛ هرچند این توصیف ها متضمن توصیه هایی هم هست؛ مثل اینکه انسان، همگان را نشستگان بر سر یک سفره بداند و حقوقی بنیادین برای همه آنان در نظر بگیرد. باید به این دیالوگ و بازی ورود کرد و از پیش هم معلوم نیست که چه کسی دست بالا را خواهد داشت. باید خوانش ها و ادعاها در فضای عمومی عرضه شود و در نشریات طرح گردد و به قولی پا بخورد و بعد، نتیجه این تعاملات و گفت و گوها مشخص خواهد شد. اما اگر کسی بخواهد زمین بازی را کج کند و بازی به نحو یک طرفه ای پیش برود یا از اسباب و لوازم غیر معرفتی در حین بازی بهره ببرد و داغ و درفش در کار کند؛ این که دیگر بازی معرفتی نیست. من هم نمی گویم رفورمیست های مسلمان هر آنچه می گویند درست است اما اگر آن مجال فراهم شود و همگان از موضع برابر وارد بازی شوند و در گفت و گو شرکت کنند و به تعبیری که از بوعلی سینا رسیده "نحنُ ابناءُ الدلیل" باشیم و تنها به ادله ای که اقامه می شود بها دهیم؛ آن زمان می توان از خوانش های رفورمیستی در کنار سایر خوانش ها صحبت کرد. همه باید وارد بازی شویم و به تعبیر داستایفسکی، به ادامه دادن ادامه بدهیم و با همین ادامه دادن به ادامه دادن

در فضای عمومی است که کار پیش می رود و از قبل هم هیچ معلوم نیست که پایان کار چه خواهد بود. "کس را وقوف نیست که انجام کار چیست"

باید مجال داد تا افراد با ایده های مختلف سخن خود را بگویند و ما هم خود را ملزم به رعایت قواعد بازی معرفتی و عقلانی بدانیم. این گونه است که ما در این "بازی زبانی" - به تعبیر ویتگنشتاین - می توانیم به نتایج مطلوب برسیم.

**چندی پیش استاد مجتهد شبستری در یک سخنرانی که به مناسبت سالروز درگذشت مرحوم آیت الله طالقانی در تهران برگزار شد گفتند: "برخی سعی می کنند بگویند داعش هیچ ربطی به اسلام ندارد. نمی شود گفت از لحاظ دین شناسی داعش ربطی به اسلام ندارد. اینها هم یک عده آدم هایی هستند که می خواهند اسلام را اینطور پیاده کنند که می بینند؛ آنها هم از اسلام میگویند. آنها هم می گویند اسلام من این است." تا چه اندازه با این گفته موافقت می کنید؟**

من با ایشان همدل هستم؛ یعنی این هم یک خوانش و قرائت از اسلام است که اینها دارند که البته از نظر ما رفورمیست های مسلمان باطل است و نه تنها باطل است، که انسان ستیز و اخلاق گش و رمانده است و ترویج خشونت و ددمنشی می کند، آن هم خشونتِ عنان گسیخته. قطعاً از نظر من و امثال من باطل است اما خب! ادعای آنها این است که تأسی کرده اند به سنت پیامبر و خود را مسلمان می انگارند. این جماعت هم مانند دیگر آدمیان از علل و امور غیر معرفتی خالی نیستند. خوانش آنها این چنین است و به نوعی سودای احیای خلافت اسلامی از دست رفته را در سر می پروراند و بسیار نصّ گرا هستند؛ یعنی آیات قرآن را تحت اللفظی و بدون در نظر گرفتن زمینه و زمانه ی آیات می فهمند. در مجموع با جناب شبستری موافقم و نباید گفت اینها نسبتی با اسلام ندارند. به هر حال پاره ای از فقهای ما هم در بخشی از احکام فقهی و اجتماعی، آرای مشابه اینان دارند. جای دیگری، جناب شبستری گفته بودند که بالاخره باید در فقه اسلامی یک رفورم جدی صورت بگیرد و فقها دور هم بنشینند و یک شورا مثل شورایی که در واتیکان تشکیل شد ترتیب دهند و احکام و آموزه های خود را به صورت جدی پالایش و بازخوانی انتقادی کنند. رفورمیست های مسلمان این کار را کرده و می کنند و من فکر می کنم در این زمینه توفیق زیادی هم داشته اند؛ اما علاوه بر آنها، علمای دین هم باید این کار را بکنند. خصوصاً این که عموم دینداران معیشت اندیش - یعنی قاطبه دینداران - به علمای دین نگاه می کنند. اگر آنچه امروز داعش انجام می دهد در نظر علمای دینی ما ناروا است باید صراحتاً اعلام کنند و بگویند که این رفتارها از دل چه مبانی و مبادی بیرون آمده است. اگر رفورمیست های مسلمان و برخی سیاستمداران در این باره سخن گفتند، این مانع از آن نمی شود که فقها و علما هم در این باره به صراحت سخن بگویند و موضع خود را در برابر این امور روشن کنند.

**امروز می بینیم که عالم بنیادگرایی چون "محمد عبدالسلام فرج" رهبر جماعت الجهاد مصر رساله ای می نویسد به نام "الفریضة الغائبة" و در آن به اتکای فناوای ابن تیمیه و تفسیر ابن کثیر، جهاد به معنای جنگ تهاجمی را واجب غائبی بر می شمرد که امروز بر هر مسلمانی واجب است؛ یعنی تفکری تکفیری که قصد احیای شریعت در تمام شئون فردی و اجتماعی آن را دارد؛ آن هم از طریق تصرف قدرت سیاسی با توسل به حربه های جهادی. جالب آنکه حاملان این تفکر سنتی در حوزه تجهیزات بسیار مدرن هستند! تا آنجا که برخی سلاح ها در دست گروه هایی چون القاعده و داعش برای برخی ارتش های منطقه ناشناخته است. این تناقض در نظر و عمل را چگونه ارزیابی می کنید؟**

به نکته خوبی اشاره کردید. نوعی تناقض در نظر و عمل در کار اینها دیده می شود. اولاً چنانکه می فهمم کاری که این جماعت می کنند، همان اسلام بنیادگرایانه یا خوانش فاندامنالتیستیک از اسلام باید خوانده شود نه اسلام سنتی. ما در یک مقوله بندی کلان

چهار نوع اسلام را می‌توانیم از یکدیگر تفکیک کنیم؛ به عبارتی چهار خوانش از اسلام داریم. این خوانش‌ها هر کدام با نحوه‌ای از زیست همراه است. در مقاله "الهیات روشنفکری دینی" که حدود ۱۱ ماه پیش از من منتشر شد به این موضوع در ابتدای آن مقاله پرداخته بودم و الان سعی می‌کنم بسط بیشتری بدان دهم تا عرایضم روشن‌تر شود.

در این تقسیم‌بندی کلان، یک اسلام سنتی Traditional Islam داریم؛ اسلامی که بیشتر مسلمانان بدان باور دارند. برای فهم این اسلام می‌توانیم به سراغ مردم کوچه و بازار برویم. خانواده‌های مذهبی من و شما که در ایران بزرگ شده‌اند و نه سرستیز با دیگران دارند، نه در پی از میان بردن مسیحیان، یهودیان و بوداییان‌اند، نه الزاماً با جهان جدید و لوازم معرفتی آن آشنایی دارند. به روحانیت باور دارند و برای سامان بخشیدن به سلوک اخلاقی و شریعتی (فقهی) خود به سراغ روحانیون می‌روند. این را می‌شود اسلام سنتی نام نهاد. عموم مسلمانان سنتی، دینداریشان از سنخ دینداری معیشت‌اندیش است - به تعبیر عبدالکریم سروش -

اسلام دوم، اسلام سنت‌گرایانه است. اسلامی که با نام‌هایی چون سید حسین نصر و فریتویف شوآن شناخته می‌شود؛ این اسلام با اسلام سنتی فرق می‌کند. سنت‌گرایان سودای بازگشت به گذشته را دارند اما به دنبال احیای خلافت اسلامی نیستند، بلکه در پی احیای سویه‌های باطنی و معنوی سنت اسلامی گذشته هستند. به همین سبب می‌بینید که نگاه‌گزینشی به این سنت دارند و حرفی از کلام و فقه و تاریخ اسلام در سخنانشان چندان دیده نمی‌شود؛ در عوض، بخش‌هایی از فلسفه و عرفان اسلامی بسیار در کارشان پررنگ است. فی‌المثل استفاده و تأثیری که این افراد از هانری گربن گرفته‌اند و برخی مستشرقین دیگری که بر این گونه مؤلفه‌های معنوی و باطنی esoteric سنت اسلامی انگشت‌تأکید نهاده‌اند. مفهوم "حکمت‌خالده" Perennial wisdom در دل همین نگرش به اسلام سر برآورده است. قائلانی هم دارند، از رنه گنون و فریتویف شوآن گرفته تا سید حسین نصر و غلامرضا اعوانی در داخل. این هم یک خوانش از اسلام است که با مدرنیته بر سر مهر نیست و آن را نفی می‌کند و از سویی مواجهه‌ی گزینشی با سنت اسلامی - ایرانی دارد. من معتقدم این خوانش، خوانشی سازوار و جامع‌الاطراف از سنت اسلامی نیست و مبتلا به نوعی مغالطه‌ی "کنه و وجه" است؛ یعنی بخش‌هایی از سنت اسلامی در کار ایشان مغفول است. شما نمی‌بینید که اینان راجع به فقه و تاریخ اسلام و تفسیر قرآن سخنی گفته باشند و گاه به نظر من به نوعی خوانش متکلفانه از سنت دینی دست می‌برند. نمی‌شود که شما به جهاد در سنت اسلامی اشاره کنید و بگویید مراد از همه اینها، جهاد اکبر است و مجاهدت با نفس؛ بالاخره پیامبر (ص) جنگ هم کرده‌اند. از قضا نقدهایی که مرحوم مطهری به گربن و پاره‌ای از مستشرقین داشت از همین حیث بود، که پیغمبر اسلام آدمی نبوده که فقط گوشه مسجد بنشیند و ذکر بگوید. مطهری معتقد بود اینان اسلام را ناقص فهمیده‌اند. من هم با مطهری همدلم و فکر می‌کنم نصر و سنت‌گرایان دیگر همین کار را می‌کنند. در اینجا به همین میزان از صورت‌بندی از این خوانش از اسلام و نقد خود به آن بسنده می‌کنم.

خوانش سوم یا نوع سوم از دینداری، اسلام بنیادگرایانه است. همین جماعتی که در دهه‌های اخیر با نام‌هایی چون القاعده، داعش، بوکوحرام، النصرة سربرآورده‌اند. این‌ها هم مثل سنت‌گرایان با آموزه‌های جهان جدید سرآشتی ندارند و مثل سنت‌گرایان، فلسفه و علم جدید را یکسره مبتنی بر مفروضات باطل می‌دانند و گمراه‌کننده. با این تفاوت که بنیادگرایان به دنبال احیای خلافت اسلامی هم هستند؛ مفهوم هویت برایشان بسیار مهم است و می‌خواهند هویت از دست رفته‌شان را بازجویند؛ با استعمار ستیز دارند و بر این باورند که در سده‌های اخیر تحقیر شده‌اند و باید داد خود را بستانند. شبیه این نگاه را در دهه‌های گذشته می‌توان در پاره‌ای از نوشته‌های اقبال لاهوری دید؛ نوعی دعوت به اطمینان به نفس پیدا کردن مسلمانان، و در برابر مغرب زمینان مقهور و درمانده بودن. قبل از اقبال، سید جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده و شیخ محمد کواکبی هم سخنانی گفته بودند اما به دهه‌های بعد که می‌رسیم این خوانش سویه‌های سیاسی پررنگی پیدا می‌کند و از کارهای اقبال و عبده و ... فاصله‌بسیاری می‌گیرد. اینجا دیگر نشانی از فلسفه و الهیات و عرفان اسلامی نیست. انگشت‌اتهام این بنیادگرایان همواره به سوی دُول غربی است و کشورهایی که با استعمار ما را به این

وضع و حال انداخته اند. این بنیادگرایان با رفتارهای غیراخلاقی خود آبروی مسلمانی را برده و اسباب شرمندگی مسلمانان را فراهم کرده اند.

اینجا نوعی عدم صداقت هم دیده می شود، یا همان ناسازگاری و تناقضی که شما اشاره کردید؛ یعنی اینها به شدت در ساحت نظر با جهان جدید بر سر ستیزند اما از اسباب و عدوات تکنولوژیک جهان جدید که فرآورده همین مدرنیته است تمام استفاده را می برند. اگر صادق باشند باید بروند با شمشیر و شتر و الاغ بجنگند.

بهره‌ای که اینها از شبکه‌هایی مثل توئیتر و فیس بوک می برند عجیب است. چند وقت پیش مقاله‌ای می خواندم که یکی از متخصصان دانشگاه‌های آمریکا در باب نحوه استفاده داعشی‌ها از توئیتر و یوتیوب و فیس بوک نوشته و گفته بود که اصلاً اینها مهندسی برای این کار دارند؛ یعنی کسانی هستند که به لحاظ روانی به خوبی فضای ذهنی مخاطبان را می شناسند و از بهترین کارآمدترین تکنیک‌ها استفاده کرده اند برای مرعوب کردن مخالفان. اینکه فیلم‌هایی به این صورت گرفته می شود و در فضای یوتیوب و فیس بوک پخش می شود و هراس بسیاری در دل‌ها می اندازد، به غایت هوشمندانه و حرفه‌ای انجام می گیرد. در آن مقاله‌ای که اشاره کردم، یوتیوب‌های زیادی از داعش بررسی شده بود و استدلال می کرد که بر اساس این فیلم‌ها، این جماعت متخصصان نظامی و رسانه‌ای خاص این کار دارند؛ یعنی استفاده کامل می برند از تجهیزات نظامی مدرن و شبکه‌های اجتماعی؛ در حالیکه اینها همه محصول مدرنیزاسیونی است که بنیادگرایان اصلاً قبولش ندارند. این بی صداقتی و عدم سازگاری در کار آنها کاملاً مشاهده می شود. به زعم من، این عدم سازگاری مختص بنیادگرایان نیست و حقیقتاً سنت‌گرایان هم این گونه اند. یعنی از اسباب و عدوات جهان مدرن استفاده می کنند؛ سوار هواپیما می شوند، در آمریکا زندگی می کنند و ظاهراً مشکلی با مدرنیزاسیون ندارند اما از طرفی قویاً مدرنیته را نفی می کنند.

اسلام چهارم یا نوع چهارم، همان اسلام رفورمیستی است که البته بسامد آن نسبت به اسلام اول کمتر است؛ یعنی قاتلان کمتری دارد. رفورمیست‌های اسلامی نسبت به جهان جدید گشوده اند و علم و فلسفه جدید را به خوبی می شناسند و به بازخوانی انتقادی سنت و مدرنیته - توأمان و با هم - همت گمارده اند و مواجهه شان اینگونه نیست که یکی را کاملاً فرو نهند و یکی را تماماً بگیرند. هم سنت را بازخوانی انتقادی می کنند و هم مدرنیته را و به همین خاطر تصویرشان از اسلام جامع تر است. این جماعت از مسلمانان می کوشند هم در باب فقه تئوری پردازی کنند، هم در باب اخلاق، هم تفسیر، هم تاریخ دین و... بعضاً سخنان مناقشه برانگیزی می گویند که گاه اسباب ناخرسندی دیگران را فراهم آورده است ولی در مجموع فکر می کنم نسبت به بنیادگرایان و سنت‌گرایان موضع سازگارتری دارند. تفاوت اصلی شان با سنتی‌ها آشنایی آنها و گشودگی شان نسبت به فرآورده‌های معرفتی جهان جدید است؛ یعنی هم علوم تجربی انسانی مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی؛ هم علوم تجربی غیرانسانی مثل فیزیک و شیمی و بیولوژی و همچنین علوم غیرتجربی مدرن مثل فلسفه و منطق.

**در یک نگاه اجمالی و ساده به ۵ کشور اسلامی یعنی ترکیه، ایران، پاکستان، افغانستان و عراق؛ در یکسو می بینیم در کشور ترکیه که حزب اسلامگرای عدالت و توسعه بر سر کار است اسلام می تواند با پلورالیسم و سکولاریسم و دموکراسی به خوبی همگام شود و در سوی دیگر با عراق و پاکستان و افغانستان رو به روییم که اولی به داعش و دومی به القاعده و سومی به طالبان مبتلاست. در این میان، ایران وضعیتی بینابینی دارد و با وجود بسیاری آزادی‌های آمده در قانون اساسی و سایر قوانین همچنان حقوق اقلیت‌های مذهبی و دگراندیشان گاه نادیده گرفته شده و گاه سرکوب می شود. تحلیل شما از وضعیت امروز ایران چیست؟**

بله؛ با شما همدلم که ایران به قول شما وضعیتی بینابینی دارد. البته عرض کنم که وضعیت ترکیه هم آنچنان که ما فکر می کنیم نیست و در رابطه با حقوق اقلیت‌های قومی، فی‌المثل کردها در ترکیه متأسفانه وضعیتی خوبی ندارند. در ترکیه یک دولت سکولار بر

سرکار است و آزادی های اجتماعی در قیاس با کشورهای دیگر که نام بردید بهتر و دلپذیر تر است و در قیاس با ایران هم وضعیت آنجا بهتر است اما نحوه برخورد دولت ترکیه با مخالفان سیاسی خود مثل اوچالان و یا سایر رفتارهایی که دولت اردوغان از خود نشان می دهد را هم باید در نظر داشت. در همین دانشگاه تورنتو که من درس می دهم، یادم هست که چند ماه پیش کسی گزارش قابل تأملی می داد از وضعیت کردهای ایران، ترکیه، سوریه و عراق. بسیار هم محققانه کار شده بود و وقتی می شنیدید وضعیت کردها را در ترکیه که چه تعدادشان زندان اند، چه تعدادشان آواره هستند، چه تعدادشان آزار و اذیت شده اند و رفتاری که دولت ترکیه با اینها دارد به شدت متأثر می شوید. در کل وضعیت البته نسبت به برخی از کشورها بهتر است اما این را هم باید مد نظر داشت که ترکیه سال های اخیر از ترکیه ای که قبلاً و پیش از سرکار آمدن اردوغان بود، فاصله زیادی گرفته است؛ هرچند صرف نظر از خطاها من معتقدم الگوی آنها الگوی مناسبی است. خاطریم هست که یک سال و اندی پیش، کنفرانسی راجع به تحولات و اتفاقات خاورمیانه از منظر تئوریک و نظری در مراکش برگزار شد که من هم در آن شرکت کرده بودم و راجع به رابطه فقه و اخلاق در آنجا سخنرانی داشتم. از کشورهای مختلف اسلامی آمده بودند. خاطریم هست خانمی که استاد دانشگاه در ترکیه بود از وضعیت ترکیه صحبت کرد و اصلاً از وضعیت اساتید در آنجا، از این نظر که بتوانند آنچه بدان باور دارند را به راحتی بیان کنند راضی نبود. از ترکیه که بگذریم، همین جا هم که ما هستیم وقتی زندگی کنید می فهمید که پاره ای امور هست که هرچند نوشته نشده اما همه رعایت می کنند و مهم تر از همه مسأله اسرائیل است. خیلی کم دیده می شود که کسی به صراحت بتواند راجع به اسرائیل نقد کند و سخنی بگوید و این جزو همان قواعد نانوشته است؛ علی الظاهر هم با شما کاری ندارند اما آثار و عواقب خود را نشان می دهد. چند مورد هست که من خودم مستقیماً در جریان قرار گرفته ام. مدتی پیش که در بوستون بودم، یکی از همکاران را دیدم و صحبت از ارتقای علمی یکی از اساتید آمریکایی در یکی از دپارتمان های علوم سیاسی آنجا شد که با مشکل مواجه شده بود. وقتی می خواستند به او ارتقاء رتبه بدهند مدام از او بهانه جویی می کردند؛ چرا؟ چون چند بار در قبال اسرائیل موضع گرفته بود.

اما برسیم به ایران. متأسفانه محدودیت های زیادی در کشور وجود دارد و فکر می کنم مهم ترینش در رابطه با حقوق اقلیت های قومی و دینی است. این که فی المثل برخی اقلیت های دینی حق تحصیل در مقاطع بالاتر را به راحتی پیدا نمی کنند خوب نیست. من معتقدم حقوق آنها باید ستانده شود و باید به حقوق بنیادین آنها گردن نهاد؛ همین طور اقلیت های قومی؛ مثلاً حق تحصیل به زبان مادری و ...

از این هم نمی توان گذشت که امنیت و موقعیت کنونی ژئوپلیتیک ایران خوب است و همین را باید انصاف داشت و مغتنم شمرد. وقتی به سوریه، عراق، افغانستان، مصر و لیبی در اطراف نگاه می کنیم، وضعیت کنونی ایران جای خرسندی دارد. هرچند می دانم که موانع و کارهای نشده بسیار است و وضعیت موجود نامطلوب تا وضعیت ناموجود مطلوب فاصله بسیاری دارد.

**نص گرایی و ظاهرگرایی در اندیشه اسلامی سابقه طولانی دارد. از حنابله و سلفی ها گرفته تا حشویه و ... این ظاهرگرایی در اندیشه شیعی در جامه ی اخباری گری و برتری دادن معرفت نقلی بر معرفت عقلی ظاهر شده که نمونه بارزش یکی محمدامین استرآبادی ست در نیمه اول قرن ۱۱ و محمدباقر مجلسی در نیمه دوم همان قرن. این روزها در داخل کشور برخی چهره ها به دنبال بازسازی چهره علامه مجلسی و گرم کردن بازار اخباری گری در قالبی نو یعنی "نو اخباری گری" هستند. برای نمونه میتوان به کوشش های مهدی نصیری در نشریه سمات و چاپ کتاب او اشاره کرد. شما این قبیل تلاش ها را چگونه ارزیابی می کنید؟**

کتابی را که اشاره کرده اید من ندیده ام؛ چون بیش از ۴ سال می شود که ایران نیستم. البته کارها را دنبال می کنم مخصوصاً کتابهایی که به حوزه کاری من مربوط است را دوستانی لطف می کنند و با تأخیر به دستم می رسانند. علی ای حال کتاب اخیر ایشان به دستم نرسیده اما برخی گفت و گو ها و مناظره های تلویزیونی آقای نصیری را دیده ام. به لحاظ جامعه شناختی آماری ندارم از عدّه و عدّه

اینان، اما می فهمم که کوشش هایی - به تعبیر شما- در حال انجام است. در باب اینکه تا چه اندازه تلاش های ایشان به بار نشسته و اندیشه هایشان ریشه دوانده و چه میزان قائلان و حاملانی دست و پا کرده اند داوری نمی کنم. اما به لحاظ معرفتی، چنانچه می دانید من به مثابه ی یک رفورمیستِ مسلمان قاعداً با آنها بر سر مهر نیستم و فکر می کنم نگرش آنها ناموجه است و راهی به جایی نمی گشاید. در عوض، پاسداشتِ میراثِ عقلی و عزم بر احیای سنت معتزلی و خوانشی عقلانی و موجه از آموزه های دینی به دست دادن و در پی پالایش سنت دینی برآمدن به نظر من بارِ ما را بار خواهد کرد و اگر می خواهیم در سنت شیعی کاری انجام دهیم با توجه به سابقه تاریخی و قرابت قدمای ما با مکتب اعتزالی در قیاس با اشعری گری باید برای مستقلات عقلی و امور عقلانی جا باز کنیم و به خوانش اخلاقی و عقلانی از سنت دینی پردازیم.

در مقاله "الهیات روشنفکری دینی" که در همین مصاحبه ذکر آن رفت و نگارش آن بیش از دو ماه از من زمان بُرد، کوشیدم آن اندازه که می فهمم مدلی ارائه کنم با استناد به آثار نواندیشان دینی متأخر و مشخصاً با تأکید بر آثار عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری که متضمن نسبت سنجی میان تجربه دینی، معرفت دینی و کنش دینی است. معتقدم این نظام دینی، نظامی است که یک نواندیش مسلمان باید بدان باور داشته باشد. در آن مقاله با نگاه به آرای لاکاتوش توضیح داده ام که باید کاملاً حساس بود به نسبت سنجی میان فرآورده های عقلانی بشری و خوانشمان از دیانت. همان چیزی که لاکاتوش از آن به نسبت میان کمربند و هسته یاد می کند. فهم ما از متن مقدّس و سنت دینی نسبت وثیقی با داشته ها و تأملات بیرونی و غیردینی ما داشته و رابطه این ها یک رابطه دیالکتیکی است؛ این که بگوییم راهی میان عقل و نقل نیست و این دو را باید از هم جدا کنیم صحیح نیست.

در آن مقاله از کنش دینی هم سخن گفته ام و این کنش را در دو مقوله اخلاق و فقه توضیح داده ام و اینکه به هر حال در حوزه فقه و خصوصاً احکام اجتماعی آن، ما به بازخوانی احکام فقهی در ترازوی اخلاق محتاجیم. وقتی از اخلاق سخن می رود، منظور یک اخلاق عقلانی یا اخلاقی است که در مکاتب فلسفی صورت بندی شده است. از این حیث من هیچ همدلی معرفتی با آن نگاه ها که در پرسش شما بود ندارم و فکر می کنم اگر راهی به رهایی باشد در همان بازخوانی انتقادی سنت و پیدا کردن یک نظام الهیاتی است که میان معرفت دینی، تجربه دینی و کنش دینی نسبت سنجی برقرار کرده است. اما به هر حال "بر" و بحر فراخ است و آدمی بسیار" افراد می توانند خوانش های دیگر اتخاذ کنند و مطابق با آن پیش بروند.

در پایان بگویم که معتقدم باید به سراغ قرائتی انسانی، اخلاقی و عقلانی از سنت دینی رفت. همین جاست که باید از تفکیک مقاصد بالذات و مقاصد بالعرض پیامبر، واکاوی سنت دینی، بازنگری در برخی احکام فقهی اجتماعی مثل ارتداد، صبّ النبی، سنگسار و چیزهایی از این دست سخن گفت؛ هرچند برای عده ای خوشایند نباشد. فکر می کنم این مسیر، همان مسیری است که به حصول خوانشی که پروای اخلاق و عقلانیت را دارد منتج می شود و اینها البته فاصله زیادی با نواخباری گری دینی دارد.

**تشر می کنم از شما جناب دکتر بابت لطفی که به ما داشتید برای انجام این گفت و گو؛ تأسف میخورم به جهت عدم امکان بهره بردن از حضور حضر تعالی در داخل کشور و برای شما آرزوی توفیق و سلامتی داریم.**

ممنون از شما و دوستانتان در نشریه «رها». ان شاءالله تدبیر موافق تقدیر می افتد و روزی روزگاری به کشور برگردم، امیدوارم آن روز چندان دور و دیر نباشد.